

کربلای کرکتی، خونین تر از کربلای حسینی:
(یادداشت: تلفاز در عربی تلویزیون را گویند)

شعراز: عتیق الله ساکت
بشنو از من ماجرای دنده چوب
ماجرای بینظیری در جنوب
مردم افغان از بنگال دیش
پس بماندند در لعب ریش و پریش
پس از آن که این جوانان باختند
قومشان یک کربلای ساختند
برگرفتند تیشه ها و داس ها
هم کلند و خنجر و تلفازها
صدهزار تلفاز در یکدم شکست
صرف بجرم عار از روز شکست
آن یکی بر شیشهء تلفاز زد
که چرا کردی تو ما را روی زرد
آن یکی گفتا چرا روزی نبرد
پرده ات بگشاده بود بی سوز و درد
آن یکی تلفاز را کرد خرد خرد
کاین خبیث آبرویمان را برد برد
تو چرا روشن بودی بر خاص و عام
ای پلید راستگوی صبح و شام
آن زمان که باختیم ما در مصاف
تو چرا بنمودی آنرا صاف صاف

صوت و تصویرت چرا یگراست بود
بر جوان و پیر و بر کفر و هنود
نی تعصب نی تمیز نی قومیت
هیچ در تو نیست ای بی خاصیت
تو ندانستی که این قوم غیور
شملهء افغان ما کردی ترور

نی که میل ات جانب بنگال بود؟
چون نمودی فتح شان را زود زود
صد هزار تلفاز بیچاره شکست
آن جمادات هیچیک از ظلم نرسد

بعداز آن زنجیر ها برداشتند
تکه های سیاه برافراشتند
میزدند بر جان هم چون شیعه ها
کربلای دیگری از نوحه ها
با چنان قومی اگر خاطب شدید
امر قرآن است که ساکت شوید